

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جوان،

مربی و هدف از زندگی

(بخش دوم)

دوره سیزدهم، شماره دهم

نام جزوه: جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق

ناشر: موسسه در راه حق

نوبت چاپ: مکرر

تاریخ چاپ: ۱۳۹۷ هـ ش

چاپخانه: سلمان فارسی

نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)

کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق

تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

www.darrahehaq.com

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

٤ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

فهرست مطالب

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۵

ولی او از بس به انتظار شنیدن جواب من مانده

بود، خسته شد و از نو شروع به صحبت کرد:

- اگر نمی دیدم که هنوز ایمان تو قادر به از

بین بردن جاه طلبی ات نشده، هرگز این سؤال ها را

نمی کردم. همین که شهادت داری حرف های مرا

بشنوی، نشان می دهد که علاقه تو به خودت عاقلانه

است. چون که تو برای تقویت ایمانت و تهذیب

نفس از تحمل عذاب روحی گریزان نیستی. پس من

وضعیت دشوار تو را در مقابل خود درک می کنم و با

تو به عنوان یک خطاکار صحبت می کنم نه یک

مجرم.

زمانی در میان ما، سخنوران و مربیانی بزرگوار

و دلسوز و دردمند باروحی بلند زندگی می کردند.

۶ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

مردمی که با اشتیاق فراوان و باایمان و ازخودگذشتگی برای رشد و دستیابی به ارزش های بلند معنوی تلاش می کردند و باایمانی استوار و محبت به بندگان خدا از دریای ژرف معرفت ائمه اطهار(علیهم السلام) سیراب شده و مظهر اسمای الهی بودند. حرف‌هایی زده‌اند و چیزهایی نوشته‌اند و گونه ای زندگی کرده اند که هرگز دست فراموشی به آن‌ها نمی‌رسد؛ زیرا در آن‌ها حقیقت و صداقت و صمیمیت و رنگ خدایی و جاودانگی ثبت شده که زیبایی حقیقی و ابدی از روش، منش، گفتار و نوشتار آن‌ها ساطع می‌شود. سخنانی نوشته‌اند جاندار و مؤثر و اشعاری سروده‌اند که از منبع وحی الهام گرفته است.

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۷

آنان مظهر شهامت و ادب و آزادمنشی بودند.
عشقی سوزان به پروردگار و محبتی صمیمانه و
صادقانه به مردم داشتند و همواره در آنان جذبه عشق
پدیدار بود. من می دانم که تو از آن سرچشمه های
الهام بویی استشمام کرده ای... .

اما شاید نگاه تو نگاه همه جانبه ای نبوده باشد؛
زیرا گفتار و نوشتار و کردار تو درباره عشق به خدا و
کرامت انسان و پیمودن راه حق، باید از صداقت و
صمیمیتی بالاتر برخوردار باشد؛ اما به نظر می رسد که
هنگام گفت و گو درباره این موضوعات به خودت
فشار می آوری؛ گرچه اینها آموزه های عادی زندگی
هستند.

۸ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

باید بدانی که تو مثل ماه با نور دیگری
پرتوافشانی می کنی و اگر بخواهی، می توانی مظهر
اسماء و صفات او باشی. اگر ارتباط خالصانه ای با
منبع نور داشته باشی، می توانی خود نورافشانی کنی؛
اگر ارتباط تو ضعیف باشد، نورت غم انگیز و مبهم
است، سایه های زیادی تولید می کند، ولی حرارتش
ناچیز است و هیچ کس را گرم نمی کند. من و تو
فقیرتر از آن هستیم که بتوانیم واقعاً از خودمان چیزی
به دیگران بدهیم. اگر بخواهیم چیز باارزشی بیان
کنیم، باید عنایت او شامل حال ما گردد و کلام ما به
نحوی به وحی مرتبط باشد. تا مؤثر واقع شود.

در این میان باید بدانی که مردم را پلی برای
ارضای تمنیات نفسانی خود نکنی و اگر اقبال و

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۹

توجه مردم را می‌بینی، باز هم باید بدانی عنایت و آزمایش او است. مبدا این احساس را داشته باشی که اگر به مردم چیزی می‌دهی، از خودت می‌دهی و یا این توقع را داشته باشی که در ازاء آن از مردم چیزی بستانی و اگر رو نکردند و توجهی نشان ندادند ناراحت شوی!

تو فقیرتر از آن هستی که بتوانی چیزی به مردم بدهی؛ حرفه‌ای ساده‌ای هستی که تجربیات ناچیزت را به بهای توجه و اقبال دیگران به خودت، چیزی می‌انگاری! چون گرفتار هستی، هنگام کاوش در حقایق، قلم تو جزئیات ناچیز و پست زندگی را برمی‌گزیند. ممکن است که با توصیف احساسات معمولی مردم عادی و اقبال آنان نسبت به تو، در

۱۰ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

عمل جلوه‌های مادی ناچیزی را برای آنان مکشوف سازی. ولی حال که در مقام مبلغ و مربی قرار گرفته‌ای، آیا توانایی آن را داری که اندیشه‌هایی که پایه اعتلای روح معنویت نزدیکانت می‌شود، در آن‌ها برانگیزی؟

آیا این کار درست است که در زباله‌های روزمرگی و خواسته‌های غریزی و مشتتهیات نفسانی کاوش کنی، ولی چیزی جز واقعیات ناچیز و مبتذل را پیدا نکنی؟ واقعیتی که ثابت می‌کند آنان فقط جانوری هستند؛ با مجموعه‌ای از نیازهای ارگانیکی که بی‌هدف به دورهم می‌چرخند و می‌لولند! همین کافی است؟

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۱۱

آیا وقتی که این حقایق را از قلم و سخن تو
می شنوند و زشتی بی اندازه خویش را می بینند، امکان
بهتر شدن را در خود می یابند؟

آیا تو می توانی این امکان را در اختیار آنان قرار
دهی؟ مگر تو می توانی این کار را بکنی در حالی که
تو خود ...

اما من باز درباره تو تأمل می کنم، چون
احساس می کنم که تو در حال شنیدن حرف های من،
در فکر این نیستی که برای تبرئه خود حرفی بزنی.
بله! یک معلم شریف، باید همیشه یک شاگرد دقیق
هم باشد. شما همه، معلمین و مربیان روزمره
زندگانی ما هستید. خیلی بیش از آنچه که به مردم
می دهید از آن ها می گیرید. شما همیشه از نواقص و

۱۲ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

عیب‌ها صحبت می‌کنید و فقط آن‌ها را می‌بینید؛ اما در بشر کرامت‌ها و شایستگی‌هایی هم وجود دارد. مگر خود شما واجد آن‌ها نیستید؟

شما چه مزیتی بر این مردم عادی و دانش‌آموزان زحمتکش دارید که با چنان بی‌رحمی و خرده‌گیری تصویرشان می‌کنید و گاهی به خاطر غلبه نیکی بر بدی، خود را پیامبر و واعظ آن‌ها می‌دانید و افشاگر گناهانشان می‌شوید؟

آیا متوجه شده‌اید که تمام انسان‌ها حتی ناآگاهان جامعه همگی بندگان و عیال خداوندند. شما می‌توانید دل‌های آن‌ها را با ذکر نعمت‌ها، رحمت‌ها و آیت‌ها از آتش عشق سرشار و به محبت او امیدوار کنید و نور معرفت و حقیقت را در آنان برافروزانید

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۱۳

تا آن‌ها را از ظلمتکده تنُ خارج و به ملکوت برسانید
و عظمت خالق و پستی خواسته‌های مادی را در
چشم‌ها جاری سازید. ولی تا شما از نیروهای
وسوسه‌گر نفسانی و شیطانی به‌وسیله تقوا نرهیده
باشی، نمی‌توانی کسی را به کرامت، بخشندگی و
مهربانی خالق بزرگ امیدوار کنی. بگو بالأخره به
مردم چه می‌آموزی؟

نفس‌های گرم سیّد را روی گونه‌های سرد
خویش احساس می‌نمودم. به او نگاه نمی‌کردم؛ زیرا
از چشم‌های او بیم داشتم. کلمات او مانند جرقه‌های
آتش بر مغز من فرومی‌ریخت و مرا رنج می‌داد.
باحالتی نگران می‌فهمیدم که جواب دادن به این
سؤال‌های ساده چقدر دشوار است! و جوابی ندادم.

۱۴ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

- بنابراین من، که همه گفته‌ها و نوشته‌های تو و امثال تو را می‌خوانم، از شما می‌پرسم: «به چه منظوری می‌گویید و به چه منظوری می‌نویسید؟ آیا میل دارید در همه افراد احساسات و میل به نیکی را بیدار کنید؟» اما با کلمات سرد و سست بریده از وحی که نمی‌توان کاری انجام داد. نه! شما نه تنها نمی‌توانید چیز تازه‌ای به زندگانی مردم اضافه کنید، بلکه آنچه را که از طریق فطرت پاک به آنان می‌رسد نیز مبهم و گمراه و زشت تحویل می‌دهید.

همه چیز معمولی و پیش‌پافتاده است؛ مردم با افکار مادی تنها به اشباع نیازهای روزمره زندگی، اوقات را به غفلت می‌گذرانند، چه وقت می‌خواهید درباره سرگشتگی روح و تلاش پراکنده انسان و لزوم

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۱۵

احیاء کرامت نفس صحبت کنید؟ پس کو دعوت به
خلافت و خلاقیت و مظهر اسماء و صفات خداوندی
شدن؟ یکی به سمت آشنایی و معرفت به آیه‌های
زندگی قرآن و شناخت حیات طیبه و کلمات
نشاط بخشی که الهام‌دهنده روح و معنویت باشند
پیش می‌روید؟

شاید بگویی که احتیاجات حیات، جز مسائل
جاری و نیازمندی‌های زندگی روزانه، چیز دیگری در
اختیار ما نمی‌گذارد! این را مگو؛ زیرا برای کسی که
کتاب سعادت را همراه خود دارد، به عنوان مربی بسی
شرم آور است که بر ضعف خود و تسلط هوای نفس
در برابر زندگی و این که نمی‌تواند برتر از آن باشد،
اعتراف کند. اگر هم سطح آدم‌های روزمره فکر

۱۶ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

می‌کنی، اگر نمی‌توانی با دعا با محبوب خویش ارتباط ایجاد کنی و از او توفیق طلب کنی و در راه تعالی گام نهی، چگونه خود را رهبر فکری دیگران قرار داده‌ای؟! در زندگی برای سعادت‌مند شدن، آموختن و حرکت کردن، تدبیر لازم است. کار تو چه ارزشی دارد؟ و فکر تو چه بهایی دارد؟ چگونه خود را شایسته مربی‌گری و معلمی می‌دانی؟

وقتی که عمل و خواسته‌های تو برای زندگی پست و شخصی است و تنها توجه مردم و احتیاجات روزمره زندگی تو را به خود مشغول داشته و ذهن مردم را با حرف‌هایی که خلوص و عملی از آن برنمی‌خیزد، انباشته می‌کنی - فکر کن - آیا به خود و مردم و اطفال معصوم زیان نمی‌رسانی؟ و وقت و

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۱۷

فکر آنان را نمی‌گیری؟ تردیدی نیست! اقرار کن که تا روابط خود را با مردم اصلاح نکنی و رابطتهات را باخدا خالص نگردانی و با حقیقت انسی نداشته باشی، نمی‌توانی زندگانی را برای دیگران طوری تصویر کنی که حیات در روح آنان بجوشد و میل به زندگانی طیب در آنان برافروزد و ارزش‌های والا و سعادت‌مندانانه و عشق و ارادت به مبدأ کمال در آنان پدید آید.

آیا می‌دانی که این امر، تنها با اعمال خالص تحقق می‌یابد؟ آیا تو می‌توانی ضربان نبض حیات ابدیت را که در خلوص نیت نهفته است، در آنان تسریع کنی؟ آیا می‌توانی روحی در کالبد بی‌جان آنان بدمی؟

۱۸ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

سید دقیقه ای مکث کرد و من همچنان ساکت
به حرف های او فکر می کردم.

- من گرداگرد خود بسیار آدم تحصیل کرده
می بینم، اما در میان آنها انسان کریم و بزرگواری که
این مفاهیم را با عمق جان درک کند، کم است.
هرقدر پاک تر و روحاً شریف تر و بزرگواری تر است،
به همان اندازه تحملش بیش تر و تواضعش در زندگی
بالاتر است. هم صحبت عجیب من ادامه داد:

از این گذشته، آیا می توانی زمینه شادمانی و
امیدبخشی را که روح انسان را تعالی و جلا می دهد،
برانگیزی؟ ببین! آخر این افراد نعمت های الهی را در
خود و اطرافیان کاملاً فراموش کرده اند و همواره با
بغض و کینه به همدیگر نگاه می کنند. اغلب از

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۱۹

لابه لای حرف‌ها بوی تردید و حسادت و غیبت و کینه و زخم‌زبان می‌آید. کم‌تر در میان این‌همه محاورات نگرش خوب و با مهر و محبت که موجب شادمانی و سلامت روح و روان انسان است، دیده می‌شود. خوب نگریستن، واقع‌نگری، خیرخواهی و برخورد صمیمانه لازم و یکی از امتیازهای انسان وارسته و متعالی است.

حواست را جمع کن! حق موعظه کردن تنها بر این اساس به تو داده می‌شود که توانایی بیدار کردن فطرت و احساسات نیک و صادقانه مردم را داشته باشی تا بتوانی به کمک خود آنان، بعضی از توهمات و تصورات پست و بی‌ارزش درباره زندگی را در هم بریزی و به جای این زندگی تنگ و تاریک و پست و

۲۰ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

نفرت آمیز - که از خودخواهی و کبر و غفلت ناشی می شود - زنهار دهی و به زندگی سرشار از کرامت و بزرگواری روی آوری و به قدرت لایزال خداوند و عظمت و رحمت او، در زندگی صفا و صمیمیت و صداقت ایجاد کنی.

خشم و کینه، بغض و نفرت، عفو و گذشت، همگی اهرم‌هایی هستند که به مدد بصیرت و ایمان می توان از آن‌ها بنایی نو برای سعادت ابدی ساخت. آیا می توانی با چنین اهرم‌هایی، چنان ارزش‌هایی متعالی در درون افراد بسازی؟ همه این‌ها وسیله‌هایی در اختیار رهبران الهی بوده که از آن‌ها برای تعالی روح و کمال بشر استفاده نموده‌اند. می توانی آن‌ها را

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۲۱

در جهت رشد و تعالی و حرکت انسان به تکاپو
درآوری؟

تو اگر حق گفتن و نوشتن و تربیت دیگران را
به خود می‌دهی، باید عشق به محبوب را در خود
بیابی و بینش و دانش و بردباری و مهر و محبت
همدردی با مردم، به‌خصوص مستضعفین و
فروستان را احساس کنی.

حال که به توفیق الهی پرتویی از این
احساسات به درون تو تابیده، فروتن باش و قبل از
این‌که حرفی بزنی تواضع نما و بسیار بیندیش و تفکر
و تعقل کن

هوا تازه داشت روشن می‌شد، اما در روح من
احساس غبطه و غصه متراکم‌تر و افزون‌تر می‌گردید

۲۲ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

که چرا زودتر با این انسان فرهیخته که روح بلندی دارد، آشنا نشده بودم و چرا تا به حال در غفلت و سرگردانی به سر می‌بردم. ولی این سید که دیگر در زوایای روح من چیزی برایش نهفته نمانده بود، هنوز صحبت می‌کرد.

گاهی این فکر در من قوت می‌گرفت:

«آیا او یک آدم معمولی است؟»

آیا او را کسی به سوی من فرستاده است؟»

اما چون مجذوب گفتار و رفتار او شده بودم، نمی‌توانستم به این معما فکر کنم. نور کلماتش همچون اشعه خورشید در زوایای تاریک ذهن من روشنی می‌بخشید و من احساس می‌کردم که نگرش و بینش من، هم در سطح و هم از ژرفا، توسعه

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۲۳

می یابد؛ اما این تبلور در ذهن من با تائی صورت
می گرفت. سید ادامه داد:

- آیا ایمان و معرفت تو، توان جنباندن خود و
مردم را دارد؟

مگر نه اینکه زندگانی دامنه می یابد و
روزبه روز، مردم سؤال کردن را بیش تر می آموزند و
تفکر و اگر جایگزین تفکر همگرا شده است؟

چه کسی به آنها جواب خواهد داد؟
معلوم است؛ شما که ادعای مربی گری و
رهبری انسانها را داری.

آیا خودتو مفهوم بلند حیات طیبه را آن قدر
درک می کنی که بتوانی برای دیگران هم
روشن سازی؟

۲۴ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

آیا احتیاجات زمان خود را می‌فهمی و آینده
خویش را پیش‌بینی می‌کنی؟

برای بیدار کردن انسانی که با پیروی از
خواسته‌های زودگذرش به پستی و حقارت تن داده،
چه می‌توانید بگویید؟

او دچار انحطاط روحی شده است علاقه او به
زندگی و ارزش‌های متعالی کاهش یافته و میل به
زندگانی سعادت‌مندان را از دست داده. می‌خواهد
همچون حیوان خودخواه و پرخور و پر خواب زندگی
کند.

می‌شنوید!؟

اکنون وقتی کلمه «کرامت نفس» را تلفظ
می‌کنید، وقیحانه می‌خندد؛ زیرا انسان امروز دیگر

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۲۵

موجود مسخ شده‌ای است که سرتاسر وجودش را خواسته‌های دل و غریزه‌های شکم و مادون آن فراگرفته و محرک این موجود زشت، دیگر روح متعالی او نیست، بلکه هوس‌های آلوده و کثیف و زودگذر او است. او به مواظبت و تیمار، نیاز فراوان دارد.

بجینید! کمک کنید تا انسان در کشمکش بین وجدان و شیطان، یا هوای نفس و عقل، خُرد نشده، زندگی کند؛ اما شما برای بیدار کردن عطش زندگانی واقعی و حقیقی در او چه می‌توانید بکنید؟ درحالی‌که فقط می‌نالید و آه می‌کشید، چگونگی فاسدشدن او را به چشم می‌بینید!

۲۶ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

بوی پوسیدگی و مسخ شدن در لابه‌لای چرخ
روزمره زندگی به مشام می‌رسد. دل‌ها از ترس فقر و
فرومایگی آکنده است. فیلم‌ها و تبلیغات رسانه‌ای
مبتذل، سستی، تنبلی و لاابالی‌گری خردها را از کار و
اندیشه‌ها را از تفکر بازداشته و دست‌ها و گردن‌ها را
با زنجیر اسارت هوا و هوس به هم بسته است. شما
در این هرج و مرج و هنگام زبونی شخصیت و حراج
لحظه‌لحظه‌های سرمایه عمر چه طرحی را ارائه
می‌دهید؟ چه می‌توانید بکنید؟ چه می‌شد که در این
غفلت و تنگنای ننگ‌آور سکوت، گفته‌های
معجزه‌آسایی شنیده می‌شد و فریاد بلند آن یکتا منجی
عالم، ناقوس دار شخصیت‌های تحقیرشده این

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۲۷

مرده‌های متحرک و روزمره نگر را به لرزه
درمی آورد؟!!

بعد از این حرف‌ها مدتی سکوت کرد. من به او
نگاه نمی‌کردم. یادم نمی‌آید کدام یک در وجود من
بیش تر بود؛ وحشت از خود یا خجالت از او؟ سؤال
خونسردانه او شنیده می‌شد:

چه می‌توانی به من بگویی؟

جواب دادم: «هیچ!» و از نو سکوت حکم فرما

شد.

- پس حالا چطور زندگی خواهی کرد؟

- نمی‌دانم.

- چه خواهی گفت؟

سکوت کردم.

۲۸ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

- هیچ کاری عاقلانه‌تر از سکوت نیست! ...

مکث دردناکی نمود و به دنبال آن صدای
آه و افسوسش بلند شد و من در دل، هم متأثر شده
بودم و هم امیدوار.

- آه! این تو هستی معلم زندگانی؟! تویی که در
حوادث زندگی مهار چشم و گوش و زبان خود را
نداری و در برابر خواسته‌های دل، به این آسانی
دست و پایت را گم می‌کنی؟! هر کدام از جوان‌هایی که
مثل تو که خود رو رشد کرده‌اند، اگر با کشف اسرار
درون خود سر و کار پیدا می‌کردند، همین‌طور خود را
می‌باختند، سراسیمه می‌شدند. تنها کسی در مقابل
عالم به اسرار درون بر خود نمی‌لرزد که خود را در
زره جاه‌طلبی و دروغ و

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۲۹

پنهان نکرده باشد و نیتش در هر کاری صادقانه باشد تا حوادث و رویدادها او را از پا درنیارند و به سراپرده گناه و غرض‌ورزی با هم‌منوع خویش نکشاند.

انسانی که غیر او را اراده کرده باشد، به قدری ناتوان است که با هر حادثه‌ای، در سر‌اشیبی سقوط قرار می‌گیرد. حرف بزن! آیا غیر از این است؟ اگر غیر از این است، بگو تا من هر چه گفته‌ام، پس بگیرم. قدرت روحی خودت را نشان بده تا به معلمی و مربی‌گری تو اعتراف کنم! همه آدم‌ها احتیاج به معلم دارند؛ چون انسان هستند. زندگی را در کوچه‌های تنگ و تاریک دنیا گم کرده‌اند و راه رستگاری و سعادت، نور و روشنایی، حقیقت و

۳۰ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

زیبایی را می جویند. راه را به آنان نشان بده! آنان انسان هستند با آنان تندی کن، غلظت نشان بده! ولی در عوض آنها را از لجنزار خودپرستی و از بی‌اعتنایی به ارزش‌های حیات جاوید بیرون بکش! آنان می‌خواهند بهتر از آنچه هستند، باشند! چه کنند؟ به آنان بیاموز!

فکر می‌کردم که آیا برآوردن تقاضایی که این مرد به خود حق داده پیش پای من نهد، از من ساخته است؟

سید ادامه داد:

زندگی به روزمرگی همچنان می‌گذرد؛ تاریکی دنیاپرستی و افزایش ثروت و درآمد هر چه بیشتر از هر راهی و به هر وسیله‌ای، بر عقل مردم چیره

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۳۱

گردیده است. بایستی راه‌هایی و سعادت را پیدا کرد. من فقط یک راه بیش‌تر نمی‌بینم. آیا انسان امروز نیازی به سعادت‌مندی و رسیدن به رستگاری را در خود حس نمی‌کند؟ آیا با رضامندی از خود و خواسته‌ها و تمنیّات و سوسه‌گونه خویش در این دنیا می‌تواند روح تشنه و دردمندی را که در آن سوی مرزها با نتیجه عملش زندگی ابدی را شروع خواهد کرد. سیراب نماید؟

بدون شک این‌طور نیست. مقام انسان خیلی بالاتر و والاتر از این‌ها است و انسان برای دستیابی به هدفی ارزشمندتر و مهم‌تر خلق شده است. آیا مفهوم واقعی زندگی و حیات طیبه، در زیبا‌نگری به عالم و تلاش برای عبودیت و حرکت به سوی محبوب

۳۲ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

حقیقی نیست؟! هستی هر کس در هر لحظه باید جهشی به سوی مبدأ اعلی پیدا کند؛ و این امر ممکن است، ولی نه در چارچوب اشباع بیش از پیش نیازهای مادی. نه در گذراندن زندگی به غفلت و روزمرگی که در آن همه چیز تا این اندازه پست و حقیر شده و روح و فکر انسان به اسارت چشم، زبان، شکم و غریزه محدود شده است.

از نو آهی کشید؛ مثل کسی که فکر بر احساسش غلبه کرده است.

- مردم زیادی در این دنیا زیسته‌اند و بی زاد و توشه رفته‌اند و هم‌اکنون در حسرت یک لحظه عمر به سر می‌برند که چرا روزگار را به غفلت سپری کرده‌اند و عمر را با بیهودگی و روزمرگی ضایع کرده‌اند!

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۳۳

چرا باید این‌طور باشد؟

انسان میل به راحت‌طلبی، زیاده‌خواهی، بی‌خبری و غوطه‌ور شدن در لذت‌های زودگذر و سعی در ارضای بیش‌تر نیازهای مادی و خواسته‌های غریزی و رها کردن چشم و زبان و شکم، انسان امروز را زمین‌گیر کرده است و او را در خواب غفلت و دردمندی و آسیب‌های روحی و روانی فروبرده‌است. اگر کسی او را بیدار نکند، در بی‌خبری روزگار می‌گذراند و به حیوان و پست‌تر از آن بدل می‌شود.

تازیانة حوادث و اتفاقات و به دنبال آن نوازش و محبت و لطف و رحمت برای انسان لازم است. از حرکت دادن و تکان دادن او بیم نداشته باش! چون

۳۴ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

اگر تو او را دوست بداری و تکانی و ضربه‌ای به او بزنی، معنای ضربات تو را درک می‌کند و آن را سزای دوران غفلت و بی‌خبری خود می‌یابد. وقتی هم که احساس درد نمود و از خود خجالت کشید، با حرارت و عشق و محبت به هم‌نوع، نوازشش کن! دوباره جان می‌گیرد.

مردم هنوز طفل هستند؛ با این‌که گاه‌گاهی ما را از تبهکاری‌های خود دچار حیرت و تعجب می‌کنند، ولی به محض دیدن محبتی صادقانه و برخوردی آگاهانه، فطرت پاک خویش را نمایان می‌سازند. برای دادن غذای سالم به اندیشه انسان‌ها کوشش دائم و پیگیر برای دمیدن روحی تازه نیاز داریم.

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۳۵

آیا می‌توانی مردم را تنها به خاطر او دوست
بداری؟

با تردید سؤال او را تکرار کردم:

«به خاطر ... دوست بدارم؟»

راستی خود من هم نمی‌دانم که بزرگ‌ترها و

کوچک‌ترها را برای چه دوست می‌دارم؟

«آیا به خاطر او مردم را دوست می‌دارم و واقعاً

به خاطر او این کارها را انجام می‌دهم؟»

باید واقعاً صمیمی و صادق بود؛ نمی‌دانم.

کیست که خود بگوید:

«بله من همه‌کاره‌ایم را به خاطر رضایت او

انجام می‌دهم!»

۳۶ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

انسانی که دقیقاً به درون خویش می‌نگرد، قبل
از این‌که جواب دهد و بگوید «به خاطر ...»، مدت‌ها
باید در این باره فکر کند.

همه می‌دانیم که اگر در کار خویش دقیق
شویم، خود را فرسنگ‌ها از این مسأله دور می‌یابیم و
همواره در حیرت و حسرت به سر می‌بریم.
- تو سکوت کرده‌ای؟

اهمیتی ندارد؛ بی‌اینکه تو حرف بزنی، منظورت
را می‌فهمم ... و می‌روم.
به آهستگی پرسیدم:
- به همین زودی؟!

آن قدر من برای خودم وحشتناک شده بودم، که
او برای من چنین نبود.

دوره سیزدهم، شماره دهم / ۳۷

- او پاسخ داد:

- بله می‌روم، ولی بازهم پیش تو خواهم آمد.

منتظر باش!

و رفت.

چه جور رفت؟

متوجه نشدم. به سرعت و بی صدا رفت. گویا

سایه‌ای بود و محو شد.

من بازهم مدتی روی نیمکت پارک نشستم.

دیگر سرمای بیرون را احساس نمی‌کردم و متوجه

نبودم که کم کم در افق پرتویی از سپیده پگاه نمایان

گردیده است. اشعه نورافکن پارک هنوز روی

شاخه‌های یخ‌زده درختان می‌درخشید.

۳۸ / جوان، مربی و هدف از زندگی (بخش دوم)

مشاهده طلوع فجر صادق که مانند همیشه با بی‌اعتنایی می‌تابید و تماشای زمین کهن‌سال که لباسی برفی در برکرده بود، حکایت از امیدی پایدار در راه طول و دراز زندگی می‌کرد و برایم بسیار شگفت‌انگیز و جالب بود. دیگر خود را یافته بودم؛ چراکه برای اولین بار چهره باطنی خویش را لمس می‌کردم و سخت به این می‌اندیشیدم که چه راهی را باید پیمایم.

پایان